

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۰۸

آیه ۲۶-۲۹

آیه و ترجمه

و له من فی السموت و الارض کل له قنتون ۲۶
و هو الذی یبدؤا الخلق ثم یعیده و هواء هون علیه و له المثل الاعلی
فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم ۲۷
ضرب لکم مثلاً من اءنفسکم هل لکم من ما ملکتم اءیمانکم من شرکاء فی
مارزقناکم فانتم فیہ سواء تخافونهم کخیفتم اءنفسکم کذلک فصل
الایات لقوم یعقلون ۲۸
بل اتبع الذین ظلموا اءهواءهم بغير علم فمن یرید من اءضل الله و ما لهم
من ناصرین ۲۹

ترجمه :

۲۶ - و از آن اوست تمام کسانى که در آسمانها و زمینند، همگى در برابر
او خاضع و مطیعند.
۲۷ - او کسى است که آفرینش را آغاز کرد سپس آن را باز مى گرداند، و
این کار برای او آسانتر مى باشد، و برای او توصیف برتر در آسمان و زمین است و
او است شکست ناپذیر و حکیم.
۲۸ - خداوند مثالى از خودتان برای شما زده: آیا (اگر مملوک و بردهاى داشته
باشید) این مملوکهاىتان هرگز شریک شما در روزیهاى که به شما داده ایم
مى باشد،

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۰۹

آنچنان که هر دو مساوى باشید و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنها بیم داشته
باشید، آنگونه که در مورد شرکای آزاد بیم دارید؟ این چنین آیات خود را برای
کسانى که تعقل مى کنند شرح مى دهیم.
۲۹ - بلکه ظالمان از هوى و هوسهای خود بدون علم و آگاهی
پیروى مى کنند، و چه کسى مى تواند آنها را که خدا گمراه کرده است هدایت
کند؟ و برای آنها هیچ یار و یاورى نخواهد بود!

تفسیر :

توحید مالکیت خداوند

در آیات گذشته بحث‌هایی پیرامون «توحید خالقیت» و «توحید ربوبیت» آمده بود، نخستین آیه مورد بحث از یکی دیگر از شاخه‌های توحید که «توحید مالکیت» است سخن می‌گوید. می‌فرماید: «تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن اومی باشند» (و له من فی السموات و الارض). و چون همه از آن اویند «در برابر او خاضع و مطیعند» (کل له قانتون). روشن است که منظور از مالکیت و همچنین مطیع بودن، مالکیت و مطیع بودن تکوینی است، یعنی از نظر قوانین آفرینش زمام امر همه در دست او است و همه خواه ناخواه تسلیم قوانین او در جهان تکوینند. حتی گردنکشان یاغی و گنهکاران قانون شکن نیز مجبورند سر بر فرمان قوانین تکوینی خدا بگذارند. دلیل این «مالکیت» همان خالقیت و ربوبیت او است: کسی که در آغاز موجودات را آفریده و تدبیر آنها را بر عهده دارد، مسلماً مالک اصلی نیز باید او باشد، نه غیر او. و از آنجا که همه موجودات جهان هستی در این امر یکسانند روشن می‌شود

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۱۰

که هیچ شریکی برای او در مالکیت وجود ندارد، حتی معبودهای پنداری مشرکان نیز مملوک مالک الملوکند و سر بر فرمان او دارند. ضمناً باید توجه داشت «قانت» از ماده «قنوت» در اصل به معنی ملازمت اطاعت تواءم با خضوع است (چنانکه راغب در مفردات گفته است).

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم: کل قنوت فی القرآن فهو طاعة: «هر قنوتی در قرآن به معنی اطاعت است». منتهی گاه اطاعت تکوینی و گاه تشریعی است.

و اینکه بعضی از مفسران «قانتون» را در اینجا به معنی «قائمون بالشهادة علی وحدانیت» کرده‌اند در حقیقت بیان یکی از مصداق‌های اطاعت است، چرا که شهادت به وحدانیت خدا نوعی اطاعت او است. و از آنجا که در سلسله آیاتی که گذشت و نیز بعداً خواهد آمد مسائل مربوط به

مبدء و معاد همچون تار و پود یک پارچه درهم انسجام یافته، در آیه بعد باز به مسأله معاد بر می گردد و می گوید: «او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس آنرا باز می گرداند، و این برای او آسانتر است!» (و هو الذی یبدئ الخلق ثم یعیده و هو اھون علیہ). قرآن در این آیه با کوتاهترین استدلال، مسأله امکان معاد را اثبات کرده

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۱۱

است، می گوید: شما معتقدید آغاز آفرینش از او است، بازگشت مجدد که از آن آسانتر است چرا از او نباشد؟

دلیل آسانتر بودن «اعاده» از «آغاز» این است که در آغاز اصلاحی نبود و خدا آنرا ابداع کرد، ولی در اعاده لااقل مواد اصلی موجود است، قسمتی در لابلای خاکهای زمین، و بخشی در فضا پراکنده می باشد، تنها مسأله همان نظام دادن و صورت بندی آن است.

ولی توجه به یک نکته در اینجا ضروری است که تعبیر به آسان بودن و سخت بودن از دریچه فکر ما است، والا برای وجودی که بینهایت است «سخت» و «آسان» هیچ تفاوتی ندارد، اصولا سخت و آسان درجائی مفهوم دارد که سخن از قدرت محدودی در میان باشد که از عهده کاری به خوبی برآید و از عهده کار دیگری به زحمت، اما هنگامی که سخن از قدرت نامحدود در میان است سخت و آسان بی معنی می شود.

به تعبیر دیگر برداشتن عظیمترین کوههای روی زمین برای خداوند به همان اندازه آسان است که برداشتن یک پر کاه!

و شاید به همین دلیل بلافاصله در ذیل آیه می فرماید: «و برای خدا است توصیف برتر در آسمان و زمین» (و له المثل الا علی فی السموات والارض).

چرا که هر وصف کمالی در آسمان و زمین در باره هر موجودی تصور کنید از علم قدرت و مالکیت و عظمت وجود و کرم، مصداق اتم و اکمل آن نزد خدا است، چرا که همه محدودش را دارند، و او نامحدودش، اوصاف همه عارضی است و اوصاف او ذاتی و او منبع اصلی همه کمالات است.

حتی الفاظ ما که غالباً برای بیان مقاصد روزمره ما است بیانگر اوصاف اونی می تواند باشد، همانگونه که در تعبیر «اهون» (آسانتر) نمونه آن را دیدیم.

جمله فوق همانند چیزی است که در سوره اعراف آیه ۱۸۰ آمده: ولله

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۱۲

الاسماء الحسنی فادعوه بها: «برای خدا بهترین نامها است او را با آن بخوانید» و در سوره شوری - ۱۱ آمده است لیس کمثله شیء: «هیچ چیز در عالم همانند خدا نیست».

سرانجام در پایان آیه به عنوان تاءکید یا به عنوان یک دلیل، می گوید: «و او است عزیز و حکیم» (و هو العزیز الحکیم).

عزیز است و شکست ناپذیر اما در عین قدرت نامحدودش کاری بی حساب انجام نمی دهد، و همه افعالش بر طبق حکمت است.

بعد از بیان قسمتی دیگر از دلائل توحید و معاد در آیات گذشته به ذکر دلیلی بر نفی شرک به صورت بیان یک مثال پرداخته، می گوید: «خداوند مثالی از خودتان برای شما زده است» (ضرب لکم مثلاً من انفسکم).

و آن مثال این است که اگر بردگان و مملوکهای در اختیار شما باشد «آیا این مملوکهایتان هرگز شریک شما در روزیهای که به شما داده ایم می باشند»؟! (هل لکم من ما ملک ایمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم).

«آنچنان که هر دو با هم کاملاً مساوی باشید» (فانتم فیه سواء).

«آنچنان که بیم داشته باشید آنها مستقلاً و بدون اجازه شما در اموالتان تصرف کنند، همانگونه در مورد شرکای آزاد، در اموال یا میراث خود بیم دارید» (تخافونهم کخیفتمکم انفسکم).

یا آنچنان که شما حاضر نیستید بدون اجازه آنها دخل و تصرفی در اموالتان کنید.

وقتی در مورد بردگانتان که «ملک مجازی» شما هستند این چنین امری را نادرست و غلط می دانید، چگونه مخلوقات را که ملک حقیقی خدا هستند شریک او می پندارید؟ یا پیامبرانی همچون مسیح، یا فرشتگان خدا، یا مخلوقاتی

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۱۳

همچون جن، و یا بتهای سنگی و چوبی را شرکاء خدا می شمردید؟ این چه قضاوت زشت و دور از منطقی است؟!

«مملوکهای مجازی» که به سرعت ممکن است آزاد شوند و در ردیف شما قرار گیرند (همانگونه که در اسلام این طرح ریخته شده) هرگز در حال مملوک بودن در ردیف مالک خود قرار نمی گیرند، و حق دخالت در قلمرو او ندارند، چگونه «مملوکهای حقیقی» که ذات و وجودشان متعلق به خدا است، و محال است این تعلق و وابستگی از آنها سلب شود، و هر چه دارید از او دارید، و بدون او هیچ است و پوچید، چگونه آنها را به عنوان شریک خدا انتخاب کرده اید؟

بعضی از مفسران گفته اند که این آیه ناظر به سخنی است که مشرکان قریش به هنگام مراسم حج و گفتن «لبیک» ذکر می کردند، چرا که آنها می گفتند:

لبیک، اللهم لا شریک لک، الا شریکا هو لک، تملکه و ما ملک! که محتوای آن این بود «خداوند! تو شریکی داری که مالک او هستی و مالک املاک او»! بدیهی است این شاء نزول مانند سائر شاء نزولها معنای آیه را محدود نمی کند و در هر حال آیه پاسخی است به همه مشرکان، و از زندگی خود آنها که بر مدار بردگی می چرخید گرفته، و بر آنها احتجاج می کند. تعبیر به «ما رزقناکم» اشاره به این نکته است که شما نه مالک واقعی این بردگان هستید، و نه مالک واقعی اموالتان، چرا که همه از آن خدا است، اما با این حال حاضر نیستید اموال مجازی خود را به مملوکهای مجازی خود واگذار کنید و آنها را شریک خود بشمارید، در حالی که از نظر تکوینی مشکل و محالی لازم نمی آید، زیرا سخن در محور اعتباریات دور می زند.

اما تفاوت خدا با مخلوقاتش یک تفاوت تکوینی و غیر قابل تغییر است، و شریک

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۱۴

قرار دادن آنها محال است محال.

از سوی دیگر پرستش یک موجود یا بخاطر عظمت او است، یا بخاطر سود و زیانی است که از او به انسان می رسد، اما این معبودان ساختگی نه آن دارند نه این!

و در دنباله آیه برای تاءکید بر دقت هر چه بیشتر بر مضمون این سؤال، می فرماید: «این گونه آیات خود را برای افرادی که تعقل می کنند تشریح می کنیم» (کذلک نفصل الایات لقوم یعقلون).

آری با ذکر مثالهای روشن از متن زندگی خود شما حقایق را بازگو می‌کنیم
تا اندیشه خود را به کار اندازید، و لااقل چیزی را که حتی برای خود نمی‌پسندید
برای پروردگار جهان قائل نشوید.

ولی این آیات بینات و این گونه مثالهای واضح و روشن برای صاحبان اندیشه
است، نه ظالمان هواپرست بی‌دانشی که پرده‌های جهل و نادانی بر قلب آنها
فرو افتاده، و خرافات و تعصبات جاهلی فضای فکر آنها را تیره و تار کرده. لذا در
آیه بعد می‌افزاید: «ظالمان از هوا و هوسهای خویش بدون علم و آگاهی
پیروی می‌کنند و تابع هیچ منطقی نیستند» (بل اتبع الذین ظلموا اهوائهم
بغیر علم).

اینها را خداوند به خاطر اعمالشان در وادی ضلالت افکنده است و «چه کسی
می‌تواند آنها را که خدا گمراه کرده است هدایت کند»؟! (فمن یهدی من
اضل الله).

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۱۵

تعبیر به «ظلموا» بجای «اشرکوا» اشاره به این است که
«شرک» خود بزرگترین «ظلم» محسوب می‌شود، ظلم بر خالق از این
نظر که مخلوقش را هم‌ردیف او قرار داده‌اند (و می‌دانیم ظلم این است که
چیزی را در غیر جای خود قرار دهند).
و ظلم بر خلق خدا که آنها را از راه خیر و سعادت که راه توحید است
باز داشته‌اند.
و ظلم بر خویشستن که تمام سرمایه‌های وجود خود را بر باد داده و در
بیراهه سرگردان شده‌اند.

ضمناً این تعبیر مقدمه‌ای است برای جمله بعد که اگر خداوند آنها را از طریق
حق گمراه ساخته به خاطر ظلمشان است، همانگونه که در سوره ابراهیم آیه
۲۷ می‌خوانیم: و یضل الله الظالمین: «خداوند ظالمان را گمراه می‌سازد».
و مسلم است کسانی را که خدا رهایشان سازد و به خویشستن واگذار
کند «برای آنها هیچ یار و یآوری نخواهد بود» (فما لهم من ناصرین).
و به این ترتیب سرنوشت شوم این گروه را روشن می‌سازد، چرا چنین
نباشد در حالی که آنها مرتکب بزرگترین ظلمها شده‌اند، عقل و اندیشه خود را
از کار انداخته و به آفتاب علم و دانش پشت کرده، و به تاریکی هوی و
هوس‌روی آورده‌اند، طبیعی است که خداوند توفیقش را از آنها سلب می‌کند و

در ظلمتها رهایشان می سازد و هیچ یار و یاورى برای آنها باقى نمى ماند.

تفسير نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۱۶

آیه ۳۰-۳۲

آیه و ترجمه

۳۰ فاقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التى فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لا یعلمون
۳۱ منیبین الیه و اتقوه و اقموا الصلوة و لا تكونوا من المشرکین
۳۲ من الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا کل حزب بما لديهم فرحون
ترجمه :

۳۰ - روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش خدا نیست این است دین و آئین محکم و استوار ولی اکثر مردم نمی دانند.
۳۱ - این باید در حالی باشد که شما بازگشت به سوی او کنید و از او پرهیزید و نماز را بر پا دارید و از مشرکان نباشید.
۳۲ - از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته ها و گروه ها تقسیم شدند و (عجب اینکه) هر گروهی به آنچه نزد آنهاست (دلبسته و) خوشحالند.

تفسير نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۱۷

تفسير :

تا اینجا بحثهای فراوانی پیرامون توحید و خداشناسی از طریق مشاهده نظام آفرینش و استفاده از آن برای اثبات یک مبدء علم و قدرت در ماورای جهان طبیعت با استفاده از آیات توحیدی این سوره داشته ایم.
و به دنبال آن در نخستین آیه از آیات مورد بحث سخن از توحید فطری است یعنی همان مسأله را از طریق درون و مشاهده باطنی و درک ضروری وجدائی تعقیب می کند.

می فرماید: «روی خود را متوجه آئین پاک و خالص پروردگار کن»!
(فاقم وجهک للدين حنیفا).

چرا که «این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش خدا نیست» (فطرة الله التى فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله).

«این است دین و آئین محکم و استوار» (ذلک الدین القیم).
 «ولی اکثر مردم نمی‌دانند» (و لکن اکثر الناس لا یعلمون).
 «وجه» به معنی «صورت» است، و در اینجا منظور صورت باطنی و روی دل می‌باشد، بنابراین منظور تنها توجه با صورت نیست، بلکه توجه باتمام وجود است، زیرا وجه و صورت مهمترین عضو بدن و سنبل آن است.
 «اقم» از ماده «اقامه» به معنی صاف و مستقیم کردن و بر پا داشتن است.
 و «حنیف» از ماده «حنف» (بر وزن کنف) به معنی تمایل از باطل به سوی حق و از کجی به راستی است، به عکس «جنف» (بر همین وزن) به معنی تمایل از راستی به گمراهی است.
 بنابراین دین حنیف یعنی دینی که از تمام کجیها و از انحرافات و خرافات و گمراهیها به سوی راستی و درستی متمایل شده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۱۸

مجموع این جمله چنین معنی می‌دهد که توجه خود را دائما به سوی آئینی داشته باش که از هرگونه اعوجاج و کجی خالی است، همان آئین اسلام و همان آئین پاک و خالص خدا است.
 آیه فوق تاءکید می‌کند که دین حنیف و خالص خالی از هرگونه شرک دینی است که خداوند در سرشت همه انسانها آفریده است سرشتی است جاودانی و تغییرناپذیر هر چند بسیاری از مردم توجه به این واقعیت نداشته باشند.

آیه فوق بیانگر چند حقیقت است:

۱ - نه تنها خداشناسی، بلکه دین و آئین بطور کلی، و در تمام ابعاد، یک امر فطری است، و باید هم چنین باشد، زیرا مطالعات توحیدی به ما می‌گوید میان دستگاه «تکوین» و «تشریع» هماهنگی لازم است، آنچه در شرع وارد شده حتما ریشه‌ای در فطرت دارد و آنچه در تکوین و نهاد آدمی است مکملی برای قوانین شرع خواهد بود.

به تعبیر دیگر: «تکوین» و «تشریع» دو بازوی نیرومندند که به صورت هماهنگ در تمام زمینه‌ها عمل می‌کنند، ممکن نیست در شرع دعوتی باشد که ریشه آن در اعماق فطرت آدمی نباشد، و ممکن نیست چیزی در اعماق وجود انسان باشد و شرع با آن مخالفت کند.

بدون شک شرع برای رهبری فطرت حدود و قیود و شرائطی تعیین می کند تا در مسیرهای انحرافی نیفتند، ولی هرگز با اصل خواسته فطری مبارزه نمی کند بلکه از طریق مشروع آن را هدایت خواهد کرد، و گر نه در میان تشریع و تکوین تضادی پیدا خواهد شد که با اساس توحید سازگار نیست. به عبارت روشنتر خدا هرگز کارهای ضد و نقیض نمی کند که فرمان

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۱۹

تکوینیش بگوید انجام ده، و فرمان تشریعیش بگوید انجام نده!

۲ - دین به صورت خالص و پاک از هرگونه آلودگی در درون جان آدمی وجود دارد، و انحرافات یک امر عارضی است، بنابراین وظیفه پیامبران این است که این امور عارضی را زایل کنند و به فطرت اصلی انسان امکان شکوفائی دهند.

۳ - جمله لا تبدیل لخلق الله و بعد از آن جمله ذلک الدین القیم تأکیدهای دیگری بر مسأله فطری بودن دین و مذهب و عدم امکان تغییر این فطرت الهی است هر چند بسیاری از مردم بر اثر عدم رشد کافی قادر به درک این واقعیت نباشند.

توجه به این نکته نیز لازم است که «فطرت» در اصل از ماده «فطر» (بر وزن بذر) به معنی شکافتن چیزی از طول است، و در اینگونه موارد به معنی خلقت به کار می رود، گوئی به هنگام آفرینش موجودات، پرده عدم شکافته می شود و آنها آشکار می گردند.

به هر حال از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می گذارد این نور الهی در درون جان او شعله ور است.

روایات متعددی که در تفسیر این آیه آمده آنچه را در بالا گفتیم تأیید می کند که در بحث نکات از آن سخن خواهیم گفت، علاوه بر بحثهای دیگری که در زمینه فطری بودن توحید خواهیم داشت.

در آیه بعد چنین می افزاید: این توجه شما به دین حنیف خالص و فطری «در حالی است که شما بازگشت به سوی پروردگار می کنید» (منیبین الیه). اصل و اساس وجود شما بر توحید است و سرانجام باید به سوی همین اصل بازگردید.

«منیبین» از ماده «انابه» در اصل به معنی بازگشت مکرر است، و در اینجا منظور بازگشت به سوی خدا و بازگشت به سوی سرشت

به این معنی که هر زمان عاملی پیدا شود که انسان را از نظر عقیده و عمل از اصل توحید منحرف سازد باید به سوی او بازگردد، و هر قدر این امر تکرار شود مانعی ندارد تا سرانجام پایه های فطرت آنچنان محکم و موانع و دوافع آنچنان سست و بی اثر گردد که بطور مداوم در جبهه توحید بایستید، و مصداق تام «واقم وجهک للدين حنیفا» گردد.

قابل توجه اینک: «واقم وجهک» به صورت مفرد آمده، «منیبین» به صیغه جمع، این نشان می دهد که دستور اول گرچه مفرد است و مخاطب آن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد، ولی در حقیقت همه مؤمنین و مسلمین مخاطبند.

و به دنبال دستور «انابه» و بازگشت، دستور به «تقوا» می دهد که جامع همه اوامر و نواهی الهی است، می فرماید «از خداوند بپرهیزید» (و اتقوه).

یعنی از مخالفت فرمان او.

سپس از میان تمام اوامر تکیه و تاءکید بر موضوع نماز کرده، می گوید: «ونماز را بر پا دارید» (و اقیموا الصلوة).

چرا که نماز در تمام ابعادش مهمترین برنامه مبارزه با شرک و مؤثرترین وسیله تقویت پایه های توحید و ایمان به خدا است.

لذا از میان تمام نواهی نیز روی «شرک» تکیه می کند و می گوید: «و از مشرکان نباشید» (و لا تكونوا من المشرکین).

چرا که شرک بزرگترین گناه و اکبر کبائر است که هر گناهی را ممکن است خداوند ببخشد اما شرک را هرگز نخواهد بخشید چنانکه در آیه ۴۸ نساء می خوانیم: ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء: «خداوند شرک را نمی بخشد ولی کمتر از آن را برای هر کس بخواهد می بخشد».

پیدا است که دستورات چهارگانه ای که در این آیه آمده همه تاءکید است برمسأله توحید و آثار عملی آن، اعم از توبه و بازگشت به سوی خدا، تقوا،

اقامه نماز، و پرهیز از شرک.

در آخرین آیه مورد بحث یکی از نشانه‌ها و پی‌آمدهای شرک را در عبارتی کوتاه و پر معنی بیان کرده، می‌گوید: «از مشرکان نباشید، از آنها که دین خود را پراکنده ساختند، و به دسته‌ها و گروه‌های مختلفی تقسیم شدند» (من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا).

و عجب این که با تمام تضاد و اختلافی که داشتند «هر گروه از آئین و روش خود شاد و خوشحالند»! (کل حزب بما لدیهم فرحون).

آری یکی از نشانه‌های شرک پراکندگی و تفرقه است، چرا که معبودهای مختلف منشاء روشهای متفاوت، و سرچشمه جدائیها و پراکندگیها است، به‌خصوص اینکه شرک همواره تواءم با هوای نفس و تعصب و کبر و خودخواهی و خودپسندی و مولود آن است، لذا اتحاد و وحدت جز در سایه خداپرستی و عقل و تواضع و ایثار امکان پذیر نیست.

بنابراین هر جا اختلاف و پراکندگی دیدیم باید بدانیم نوعی شرک حاکم است، این موضوع را به صورت نتیجه می‌توان بازگو کرد که نتیجه شرک جدائی صفوف، تضاد، هدر رفتن نیروها، و سرانجام ضعف و زبونی و ناتوانی است.

و اما اینکه هر گروهی از منحرفان و مشرکان از راهی که انتخاب کرده‌اند خوشحالند و آنرا حق می‌پندارند دلیلش روشن است، چرا که هوا و هوس کارش زینت کردن خواسته‌های دل در نظر انسان است، و این تزئین نتیجه‌اش دلبستگی هر چه بیشتر و خوشحالی بخاطر راهی است که برگزیده، هر چند بیراهه و گمراهی باشد.

هواپرستی هرگز به انسان اجازه نمی‌دهد چهره حقیقت را آن چنان که هست ببیند، و قضاوت صحیح و خالی از حب و بغضها پیدا کند.

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۲۲

قرآن مجید در آیه ۸ سوره فاطر می‌گوید: فمن زین سوء عمله فرآه حسنا: «آیا کسی که اعمال زشتش در نظرش تزئین شده و آن را زیبا می‌بیند (همانند کسی است که در راه حق گام برمی‌دارد و حقایق را آن چنان که هست می‌بیند و می‌داند).

نکته‌ها:

۱- توحید یک جاذبه نیرومند درونی

بدون شک همانگونه که دلائل عقلی و منطقی به انسان جهت می‌دهد

دردرون جان او نیز کششها و جاذبه‌هایی وجود دارد که گاهی آگاهانه و گاه‌ناخود آگاه برای او تعیین جهت می‌کند.

فلسفه وجودی آنها همین است که در مسائل حیاتی انسان همیشه نمی‌تواند به انتظار عقل و منطق بنشیند، چرا که این کار گاهی سبب تعطیل هدفهای حیاتی می‌شود، مثلاً اگر انسان برای خوردن غذا، یا آمیزش جنسی، بخواهد از منطق «لزوم بدل ما یتحلل» و «لزوم تداوم نسل از طریق توالد و تناسل» الهام بگیرد و طبق آن حرکت کند، باید مدت‌ها پیش از این نوع او منقرض شده باشد، ولی غریزه و جاذبه جنسی از یکسو و اشتها به تغذیه از سوی دیگر خواه ناخواه او را به سوی این هدف می‌کشاند، و هر قدر هدفها حیاتیتر و عمومیت‌تر باشد این جاذبه‌ها نیرومندتر است!

ولی باید توجه داشت که این کششها و جاذبه‌ها بر دو گونه است: بعضی ناآگاه است یعنی نیاز به وساطت عقل و شعور ندارد، همانگونه که حیوان بدون نیاز به تفکر به سوی غذا و جنس مخالف جذب می‌شود.

اما گاهی تأثیر آن به صورت آگاهانه است یعنی این جاذبه درونی در عقل و اندیشه اثر می‌گذارد و او را وادار به انتخاب طریق می‌کند.

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۲۳

معمولاً قسم اول را «غریزه» و قسم دوم را «فطرت» می‌نامند (دقت کنید).

خداگرایی و خداپرستی به صورت یک فطرت در درون جان همه انسانها قرار دارد.

ممکن است بعضی در اینجا این سخن را تنها یک ادعا بدانند که از ناحیه خداپرستان جهان عنوان شده، ولی شواهد گوناگونی در دست داریم که فطری بودن «خداگرایی» بلکه مذهب را در تمام اصولش روشن می‌کند:

۱ - دوام اعتقاد مذهبی و ایمان به خدا در طول تاریخ پرماجرایی بشر خودنشانه‌ای بر فطری بودن آن است، چرا که اگر عادت بود نه جنبه عمومی و همگانی داشت، و نه دائمی و همیشگی بود، این عمومیت و جاودانگی آن دلیلی است بر اینکه ریشه فطری دارد.

مورخان بزرگ می‌گویند: تا آنجا که تاریخ بشر را بررسی کرده‌اند، و تا آنجا که دست‌رسی به دوران قبل از تاریخ دارند هرگز «لادینی» را جز به

صورت یک استثنا در جوامع انسانی ندیده‌اند.

«ویل دورانت» مورخ معروف معاصر، می‌گوید:

«اگر دین را به معنی پرستش نیروهای برتر از طبیعت» تعریف کنیم از همان ابتدای بحث باید این نکته را در نظر بگیریم که بعضی از اقوام ابتدائی ظاهراً هیچگونه دینی نداشته‌اند... سپس بعد از ذکر نمونه‌هایی برای این موضوع، چنین ادامه می‌دهد: «با وجود اینکه، نمونه‌هایی که ذکر شد جزء «حالات نادر» است، و این اعتقاد کهن که «دین نمودی است که عموم افراد بشر را شامل می‌شود با حقیقت وفق می‌دهد...» سپس اضافه می‌کنند: «این قضیه در نظر فیلسوف یکی از قضایای اساسی تاریخ و روانشناسی بشمار می‌رود، او به این نکته قانع نمی‌شود که همه‌ادیان از

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۲۴

مطالب لغو و باطل آکنده است، بلکه به این مسأله توجه دارد که دین از قدیم الایام با تاریخ بشر همراه بوده است... و در پایان سخنش با این استفهام پر معنی گفتار خویش را خاتمه می‌دهد: «آیا منبع این تقوائی که به هیچوجه از دل انسان زدوده نمی‌شود در کجا قرار دارد».

همان «مورخ» در تحقیقات دیگری که در زمینه وجود مذهب در دورانهای قبل از تاریخ نموده چنین می‌گوید:

«و اگر ما برای مذهب ریشه‌هایی در دوران پیش از تاریخ تصور نکنیم هرگز نمی‌توانیم آنها را در دوران تاریخی چنانکه هست بشناسیم».

کاوشهایی که پیرامون انسانهای قبل از تاریخ از طریق حفاریها، انجام شده نیز این مطالب را تأیید می‌کند، چنانکه جامعه شناس معروف «ساموئلکنینگ»

در کتاب خود بنام «جامعه شناسی» تصریح می‌کند که: «اسلاف انسانهای

امروزی (انسان نئاندرتال) حتما دارای مذهب بوده‌اند»، سپس برای اثبات این مطلب به آثاری که در حفاریها به دست آمده که آنها مرده‌های خود را با وضع مخصوصی به خاک می‌سپردند و اشیائی همراه آنها دفن می‌کردند که بیانگر اعتقاد آنها به رستاخیز بوده‌است، استدلال می‌نمایند.

به هر حال جدا کردن مذهب را از تاریخ بشر چیزی نیست که هیچ محققى بتواند بپذیرد.

۲ - مشاهدات عینی در دنیای امروز نشان می‌دهد با تمام تلاش و کوششی که

بعضی از رژیمهای استبدادی جهان برای محو مذهب و آثار مذهبی از طرق مختلف به خرج داده‌اند نتوانسته‌اند مذهب را از اعماق این جوامع ریشه کن سازند.

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۲۵

به خوبی می‌دانیم حزب حاکم «روسیه شوروی بیش از ۶۰ سال است که با تبلیغات مستمر و بدون هیچگونه وقفه، و با کمک گرفتن از تمام وسائل ارتباط جمعی، سعی کرده است که مغزها و دلها را به کلی از اعتقادات مذهبی شستشو دهد، ولی اخباری که جسته گریخته از این محیط در بسته‌بخارج درز کرده، و اخیراً در مطبوعات خواندیم، نشان می‌دهد که نه تنها با آن همه تبلیغات و سخت‌گیریها نتوانسته‌اند، به چنان هدفی برسند، بلکه در این اواخر جنب و جوش و کشش بیشتری نسبت به مسائل مذهبی در بعضی از جمهوریه‌های شوروی به چشم می‌خورد که سران نظام حاکم رامتوحش ساخته، و این نشان می‌دهد که اگر یکروز فشار و اختناق برداشته‌شود، مذهب به سرعت جای خود را باز خواهد یافت، و این شاهد دیگری بر فطری بودن مذهب است.

۳ - کشفیات اخیر روانکاوان و روانشناسان در زمینه ابعاد روح انسانی شاهد دیگری بر این مدعا است، آنها می‌گویند: بررسی در باره ابعاد روح انسان نشان می‌دهد که یک بعد اصیل آن «بعد مذهبی» یا به تعبیر آنها «قدسی» و «یزدانی» است، و گاه این بعد مذهبی را سرچشمه ابعاد سه‌گانه دیگر یعنی بعد «راستی» (علم) و «نیکوئی» و «زیبائی» دانسته‌اند.

آنها می‌گویند انگیزه‌های اصولی و اساسی روح آدمی به شرح زیر است:

۱ - «حس راستی» که سرچشمه انواع علوم و دانشها و انگیزه کنجکاوی مستمر و پیگیر در شناخت جهان هستی است.

۲ - «حس نیکی» که انسانرا به سوی مفاهیم اخلاقی همچون عدالت و شهامت و فداکاری و مانند آن جذب می‌کند، حتی اگر انسان خود دارای این صفات نباشد به قهرمانان این صفات عشق می‌ورزد، و این نشان می‌دهد که عشق به نیکی در ریشه‌های جان او نهفته است.

۳ - «حس زیبائی» که انسانرا به سوی هنرهای اصیل، زیبائیه‌ها، ادبیات،

مسائل ذوقی جذب می کند، و گاه سرچشمه تحول هائی در زندگی فرد و جامعه می شود.

۴ - «حس مذهبی» یعنی ایمان به یک مبدء متعالی و پرستش و نیایش او. در مقاله ای که «کوونتایم» در این زمینه نگاشته چنین می خوانیم: «روانشناسی به وسیله جستجو در روان ناآگاه بشر که توسط «فروید» شروع و به کمک «آدلر» و «یونگ» ادامه یافت، در اعماق روح انسان به عالم تازه ای از قوای مستور و انحاء درک و معرفت وراء عقل رسیده است که ممکن است یکی از کلیدهای حل معمای «حس دینی» شود.

هر چند در این باره هنوز از اتفاق نظر دوریم، اما با این حال هم اکنون یک جریان فکری وجود دارد که روز به روز تعداد بیشتری از متفکران را از مکتبهای گوناگون به تعریفی همانند آنچه دیلا می آوریم معتمدی سازد. «حس دینی یکی از عناصر اولیه و ثابت و طبیعی روح انسانی است، اصلی ترین و ماهوی ترین قسمت آن، و به هیچیک از رویدادهای دیگر قابل تطبیق نیست، بلکه... یکی از چشمه های آن از ژرفای روان ناخودآگاه فوران می کند، و نسبت به مفاهیم زیبایی و نیکی و راستی، مفهوم دینی یا بطور صحیحتر «مفهوم مقدس» مقوله چهارمی است که دارای همان اصالت و استقلال سه مفهوم دیگر است».

و نیز در ترجمه و اقتباسی که از مقاله محققانه «تانه گی - دو - کنتن» شده چنین می خوانیم: «همانگونه که یکی از مزایای عصر حاضر است که در عالم طبیعت بعد چهارمی بنام زمان یا جایگاه کشف کنند که از سه بعد فضائی مشخص و در عین حال جامع آن سه بعد است، همچنین در این عصر به موازات سه مفهوم

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۲۷

«زیبائی، و نیکوئی، و راستی، مقوله چهارم قدسی یا یزدانی که در حقیقت بعد چهارم روح انسانی است دو باره کشف گردیده، در اینمقام نیز این بعد چهارم روحی از سه مفهوم دیگر مجزا است، و ممکن است منشاء تولید سه بعد دیگر بوده باشد»!.

۴ - پناه بردن انسان در شدائد و سختیها به یک نیروی مرموز ماورای طبیعی و تقاضای حل مشکلات و فرونشستن طوفانهای سخت زندگی از درگاه او، نیز

گواه دیگری بر اصالت این جاذبه درونی و الهام فطری است که به انضمام سایر شواهدی که گفتیم - می‌تواند ما را به وجود چنین کشش نیرومندی در درون وجودمان به سوی خدا واقف سازد.

البته ممکن است بعضی این توجه را واکنش تلقینات و تبلیغات مذهبی محیط بدانند که در تمام طول عمر تحت تأثیر آن بوده و هستیم.

ولی عمومیت این پدیده در همه انسانها و حتی در آنهایی که معمولاً بامسائل مذهبی سر و کار ندارند نشان می‌دهد که ریشه‌ای عمیقتر از این فرضیه دارد، ریشه‌ای که در اعماق وجود انسان نهفته شده و نه مولود تبلیغ و تلقین است. ۵ - در زندگی انسان رویدادهائی دیده می‌شود که جز از طریق اصالت حس مذهبی قابل تفسیر نیست: انسانهایی را می‌بینیم که همه امکانات مادی خود را عاشقانه فدای عواطف مذهبی کرده و می‌کنند، و همه آنچه را که دارند، با گذشت بینظیری در پای مذهب خود ریخته و حتی جان خویش را بر سر این کار می‌نهند.

شهیدانی که در میدانهای جنگ برای پیشبرد اهداف الهی شربت شهادت را با شوق و عشق نوشیده‌اند که نمونه‌های آن نه تنها در تاریخ انقلاب اسلامی به وضوح و فراوان به چشم می‌خورد بلکه در تاریخ اقوام و ملل دیگر نیز کم نیست

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۲۸

روشنگر این حقیقت است که حس مذهبی ریشه عمیقی در روح انسان دارد. ممکن است ایراد شود که افرادی مانند کمونیستها که موضعگیری الحادی و ضد مذهبی خود را هرگز مکتوم نکرده و نمی‌کنند، و نیز کم و بیش دارای چنین فداکاریهایی در راه حفظ مکتب و اعتقادات خود هستند. ولی با توجه به یک نکته این ایراد کاملاً حل می‌شود و آن اینکه حتی کمونیستها که ظاهراً مذهب را به کلی نفی می‌کنند، و معتقدند مذهب مربوط به تاریخ گذشته است و در جامعه‌های کمونیستی هرگز نمی‌تواند جایی داشته باشد - آری همانها - بطور ناخودآگاه شکل دیگری از مذهب را پذیرا گشته‌اند. آنها به پیشوایانشان به همان - دید نگاه می‌کنند که بت پرستان مصری به بت‌هایشان، و صف‌های طولانی که بسیاری روزها در کنار قبر لنین برای زیارتش تشکیل می‌شود دلیل دیگری بر این موضوع است. آنها غالباً اصول مارکسیسم را همانند وحی آسمانی («خداوند ناپذیر») و «مقدس» می‌شمرند، و مارکس و لنین را همچون معصومانی خالی از خطا

و اشتباه می‌پندارند، و حتی تجدید نظر در این اصول را گناه‌نابخشودنی می‌پندارند، و مخالفان را با همان تعبیر مذهبی «مرتد» خطاب می‌کنند، و به این ترتیب بسیاری از مفاهیم و مراسم و اعتقادات مذهبی را پذیرفته‌اند منتها یکنوع تفکر مذهبی در شکل انحرافی است!

۲ - فطرت خداشناسی در احادیث اسلامی:

نه تنها در آیات قرآن که در احادیث اسلامی نیز در باره فطری بودن «معرفة الله و توحید» بحثهای قابل ملاحظه‌ای وارد شده است که در بعضی تاءکید بر «فطرت توحیدی» و در بعضی تحت عنوان «معرفت» و در بعضی دیگر «فطرت اسلامی» و بالاخره در بعضی نیز به عنوان «ولایت» آمده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۲۹

در حدیث معتبری که محدث بزرگوار «کلینی» در اصول کافی آورده از هشام بن سالم چنین نقل می‌کند که می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: منظور از فطرة الله التي فطر الناس عليها چیست؟ فرمود: «منظور، توحید است». و نیز در همان کتاب کافی از یکی دیگر از یاران امام صادق (علیه السلام) نقل شده که وقتی از امام، تفسیر آیه را مطالبه کرد، امام فرمود: هی الاسلام. در حدیث مشابهی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم که در پاسخ «زراره» یکی از یاران دانشمندش که از تفسیر آیه سؤال کرده بود فرمود: فطرم علی المعرفة به: «خداوند سرشت آنها را بر معرفت و شناخت خود قرار داد». حدیث معروف «کل مولود یولد علی الفطرة حتی لیكون ابواه هما السدان یهودانه و نصرانه» که از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده نیز نشان می‌دهد که هر نوزادی بر فطرت اسلام و دین خالی از شرک متولد می‌شود و رنگهائی همچون یهودیت و نصرانیت انحرافی از طریق پدر و مادر به آنها القا می‌شود».

و بالاخره در حدیثی که آن نیز در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است در تفسیر همین آیه می‌خوانیم: قال هی الولاية: فرمود: «منظور فطرت ولایت و پذیرش رهبری اولیای الهی است».

در خطبه اول نهج البلاغه نیز از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در عبارتی کوتاه و پر معنی چنین آمده است: فبعث فیهم رسله و وائر الیهم انبیاءه لیستادوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم

بالتبلیغ ویشیروا لهم دفائن العقول: «خداوند رسولان خود را به سوی انسانها
فرستاد و انبیای

تفسیر نمونه جلد ۱۶ صفحه ۴۳۰

خود را یکی پس از دیگری ماء‌موریت داد تا وفای به پیمان فطرت را از
آنها مطالبه کنند، و نعمتهای فراموش شده الهی را به آنها یادآور شوند، از
طریق تبلیغ بر آنان اتمام حجت نمایند، و گنجینه‌های اندیشه‌ها را برای آنها
فاش سازند»!

طبق روایات فوق، نه تنها «معرفه الله»، که مجموع اسلام به صورت فشرده
در درون سرشت انسانی نهاده شده، از توحید گرفته تا رهبری پیشوایان الهی
و جانشینان راستین پیامبر و حتی فروع احکام.
بنابر این طبق تعبیری که در نهج البلاغه آمده بود، کار پیامبران شکوفاساختن
فطرت‌ها، و به یاد آوردن نعمتهای فراموش شده الهی، از جمله سرشت توحیدی،
و استخراج گنجهای معرفت است که در درون جان و اندیشه انسانها نهفته و
مستور می‌باشد.

جالب توجه اینکه قرآن مجید، در آیات متعددی از شدائد و مشکلات و حوادث
دردناکی که در زندگی انسان روی می‌دهد به عنوان «زمینه ساز شکوفائی
حس مذهبی» یاد می‌کند از جمله می‌گوید: و اذا ركبوا في الفلك دعوا الله
مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم يشركون: «هنگامی که بر
کشتی سوار می‌شوند و در وسط دریا گرفتار مشکلات و حشتناک می‌گردند
خدا را با اخلاص می‌خوانند، اما هنگامی که آنها را به سلامت به خشکی
می‌رساند باز مشرک می‌شوند»! (عنکبوت - ۶۵).

البسته در این زمینه ذیل آیات بعد در همین سوره که بی شباهت به آیه
سوره عنکبوت نیست باز هم به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

← بعد

↑ فهرست

→ قبل